



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

یحیی مهدوی و فلسفه در ایران

اهل فرهنگ و ادب برگزار کرد که حاصل این نشست در اختیار شماست.

■ **احمد مسجد جامعی:** دکتر یحیی مهدوی از مفاخر فرهنگی کشور ما محسوب می شود. این مراسم تاثیر بسیار مثبتی در نشان دادن الگوهای فرهنگی به جامعه علمی ما دارد و مسیر فعالیت و تلاش و نوآوری و تعامل و خلاقیت فرهنگی را بیش از پیش هموار می کند. پیش ترها شاید پنج سال قبل به همت دوستانمان در **کتاب ماه ادبیات و فلسفه** شماره ویژه ای برای زنده یاد دکتر مهدوی منتشر شد و در آن

بدون تردید، یکی از چهره های ماندگار، بانفوذ و تاثیر گذار و به معنی واقعی کلمه «استاد» در تاریخ فرهنگی و دانشگاهی ۷۰ سال اخیر دکتر یحیی مهدوی است.

خدمات علمی و فرهنگی دکتر یحیی مهدوی برای بیشتر دانشگاهیان و اهل فرهنگ و فلسفه روشن است و نیاز به یادآوری ندارد. **کتاب ماه ادبیات و فلسفه** در زمان حیات استاد مهدوی شماره ویژه ای برای نکوداشت مقام علمی و فرهنگی ایشان منتشر کرد و در تیرماه سال ۱۳۸۳ به مناسبت چهارمین سال درگذشت دکتر مهدوی، نشست «یحیی مهدوی و فلسفه در ایران» را با حضور استادان فلسفه،



برای من تازگی دارد و این مسئله تناوم حضور ایشان به رغم مشکلات ناشی از مسئولیت جدید برای بنده امر قابل تحسینی است و از این بابت بسیار خوشحال و خرسند شدم که تعلقات فرهنگی همچنان مینای فعالیت ایشان است و تلاش‌های اجرایی مانع از این قضیه نشده است. امیدوارم که حضور ایشان در سمت جدید راه‌های جدیدی را برای بسط توسعه کامل در کشور ما هموار و آماده سازد.

نکته دوم اینکه در جلسه‌ای که پیش از این در دفتر کتاب ماه با حضور استادان محترم فلسفه تشکیل شده بود، اظهار علاقه نسبت به استاد مهدوی که از جانب شاگردان بزرگوار آن مرحوم بود، برای من

شماره عده‌ای از استادان محترم که خوشبختانه در این جلسه هم حضور دارند، گفت و گویی با مرحوم استاد داشتند.

جناب آقای دکتر حداد عادل هم جزو کسانی بودند که در آن جلسه حاضر بودند. به همت آقای محمدخانی و آقای سید عرب کتاب **مهدوی نامه** همراه با شماره ویژه **کتاب ماه ادبیات و فلسفه** که در باب استاد مهدوی بود، چاپ شد و در جلسه‌ای در منزل استاد مهدوی که آقای دکتر حداد عادل هم حضور داشتند به استاد تقدیم شد. حضور آقای دکتر حداد عادل در این جلسه هم معطوف به سوابق قبلی است و برای اصحاب دانش و فرهنگ تازگی ندارد، اما از یک جهت

قابل توجه و تقدیر است. در مطالعاتی که در حوزه نگرش‌ها و باورهای ایرانیان داشتیم اعتماد اجتماعی نسبت به طبقه معلمان و استادان در بالاترین سطح خود قرار دارد و به‌رغم تحولاتی که در حوزه اعتماد اجتماعی به وجود آمده این مسئله همچنان در نظر سنجی‌های مختلف به قوت خود باقی است و این رویکرد تجلیل از دکتر مهدوی که جنبه‌های مختلف دارد که یکی از آن جنبه‌ها مقام استادی و تعلیم و تدریس است، بسیار قابل ستایش و نوعی حق شناسی نسبت به کسانی است که پیشینه دانش را در این کشور می‌شناختند و بر علم و دانش و فرهنگ این مملکت افزوده‌اند. خاندان دکتر مهدوی این ویژگی را داشتند که نه تنها با ترجمه و ارائه آثار ارزشمند که یک وجه کار این بزرگواران بود، مرحوم دکتر



در یک جایگاه اعتماد اجتماعی وسیع می‌نگرند بسیار قابل اهمیت است.

در پایان از همه بزرگوارانی که در این جلسه حضور یافته‌اند همین‌طور خانواده مرحوم اصغر مهدوی و استاد یحیی مهدوی سپاسگزارم و امیدوارم که این بزرگداشت، بزرگداشت الگوهای فرهنگی و علمی در جامعه ما تلقی شود و به شکل‌گیری جریان فرهنگی و ارائه الگوهای علمی به جامعه جوان ما بیش از پیش کمک کند.

■ **دکتر غلامعلی حداد عادل:** درباره دکتر مهدوی نکاتی را به عرض شما می‌رسانم، البته استادان دیگری که پیش از من و بیش از من با مرحوم دکتر یحیی مهدوی و دکتر اصغر مهدوی آشنا بوده‌اند با تأثیر بیشتری سخن خواهند گفت و حق مطلب را ادا خواهند کرد.

استاد بزرگوار ما دکتر یحیی مهدوی صاحب فضائل و خصوصیات مثبت گوناگون بودند. من برای اینکه تصویر و تصویری از شخصیت ایشان در حد امکان فراهم بشود، اولاً عرض می‌کنم که دکتر یحیی مهدوی یک اعیان‌زاده بود، یک اشراف‌زاده بود. پدر بزرگ او و پدر او از تجار بنام و درجه اول این کشور بودند. ناصرالدین شاه در سفر سوم خود به فرنگستان می‌نویسد: در پاریس با حاج محمد حسن امین‌الضرب و حاج عبدالرحیم امین‌الضرب که برای تجارت به فرانسه آمده بودند دیدار کردیم، ناهار خوردیم و مذاکره کردیم. یعنی در آن زمان حاج محمد حسن امین‌الضرب پدر بزرگ دکتر مهدوی یک تاجر درجه اول بوده است و مرحوم پدر ایشان حاج حسین آقای امین‌الضرب به همان ترتیب جزء رجال معتبر در عرصه اقتصادی کشور محسوب می‌شدند. و همان‌طور که دوستان می‌دانند وقتی فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه امضاء می‌شود، تجار تهران آن فرمان را به خانه مهدوی واقع در سه‌راه امین حضور تهران می‌آورند و روی یک پله‌ای به ترتیب می‌نشینند و فرمان را به دست می‌گیرند و عکسی به یادگار گرفته می‌شود که آن پله‌ها و آن ساختمان و آن منزل هنوز به همان ترتیب هست و خوشبختانه جزء میراث فرهنگی محسوب شده است. مهدوی به چنین خانواده‌ای تعلق داشت که در تهران صاحب اموال و املاک متعدد بودند و همه این را می‌دانستند. اما مهدوی و مهدوی‌ها آن دو برادری که ما از نزدیک دیدیم، همه محاسن اعیان‌زادگی را داشتند اما معایب اعیان‌زادگی را نداشتند. محاسن این اعیان‌زادگی آنها را بزرگ منش بار آورده بود، نسبت به مال دنیا حریص نبودند، اهل بذل و بخشش بودند، علم را به خاطر مال و از حرص مال به قول سنایی نیاموخته بودند و علم را به خاطر علم دوست داشتند، فرهنگ را به خاطر فرهنگ دوست داشتند. آقای دکتر یحیی مهدوی از خصوصیاتشان این بود که با آن امکانات مالی که داشتند و با آن سخاوتمندی، هر جا دانشجویی با استعدادی می‌دیدند و استاد جوان خدمتگزاری می‌دیدند به او کمک می‌کردند، حتی کمک مالی می‌کردند بدون آنکه تظاهری به این امر بکنند. ایشان ۳۰ سال در دانشگاه تهران خدمت کردند و همه حقوق خود را به دانشگاه تهران

مهدوی پس از انقلاب چهار اثر داشتند که دو کتاب ایشان برگزیده کتاب سال شد و بسیار نادرند کسانی که بیش از یک اثر در بیست سال گذشته در کتاب سال ارائه کرده و به مرحله نهایی انتخاب رسیده باشند، استاد مهدوی یکی از این افراد بودند.

علاوه بر این ایشان از مؤسسات فرهنگی و دانشجویان و شخصیت‌ها و چهره‌های علاقه‌مند حمایت می‌کردند. خودشان گنجینه‌های ارزشمند را حفظ کردند و آنها را در اختیار مراکز مختلف قرار دادند.

افزون بر اینها علاقه ایشان به حوزه زبان و ادب پارسی، مسئله‌ای است که هم در آثارشان دیده می‌شود و هم اساتید دانشمندی که شاگرد ایشان بودند متذکر شده‌اند. همچنین می‌توان از جایگاهی که در تربیت و تعلیم اساتید داشتند نام برد. می‌توان ایشان را استادان نامید و این حق شناسی برای عموم افراد جامعه ما که به فضیلت مقام معلم و استاد

برگرداندند و آن حقوق صرف چاپ کتاب شد که همه آن کتاب‌ها با عبارت «هدیه دکتر یحیی مهدوی به دانشگاه» مزین شده است. ما بسیار اشخاص می‌شناختیم که آنها اهل علم و فرهنگ بودند و می‌دانستیم که از کمک مالی و معنوی مهدوی در زندگی برخوردار شده‌اند. دکتر مهدوی عاشق دانشگاه تهران بود، دانشگاه برای او مانند خانه مسکونی‌اش عزیز بود، به گروه فلسفه و دانشکده ادبیات عشق می‌ورزید، یک غیرت و تعصبی نسبت به دانشگاه تهران داشت که من بعضی از این خصوصیات دکتر مهدوی را ضمن ۱۵ خاطره که از ایشان نوشته‌ام و در کتاب **مهدوی نامه** به چاپ رسیده ذکر کرده‌ام که اینجا تکرار نمی‌کنم. مردی بود فرهیخته، فرهنگ دوست، فرهنگ پرور و برای او ایران قلب عالم بود و برای بزرگداشت ایران و دانشمندان ایران و تربیت دانشمند در ایران از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کرد. در کتابخانه‌های ترکیه و جاهای دیگر تا نخستین بار فهرست مصنفات ابن سینا را فراهم آورد و آن کتاب را منتشر کند، فقط خود او می‌داند چه مایه رنج و زحمت کشیده بود. به سبب همت و دقتی که مهدوی داشت آن کتاب در زمینه فلسفه مشاء و شرح حال ابن سینا یکی از آثار کلاسیک جهان محسوب می‌شود نظیر چنین کاری را در باب بابا افضل هم کرده بود.

یک استاد فلسفه بود، متفکر بود، سخت کوش در فلسفه دانی و فلسفه خوانی و آموزش فلسفه و بسیار با انضباط و بسیار مدیر، گروه فلسفه دانشگاه تهران به همت او پا گرفت و قدر و اعتبار امروزین گروه فلسفه دانشگاه تهران ناشی از صبر و استقامت و مدیریت و بزرگواری مهدوی است که پایه‌های گروه فلسفه را صحیح و استوار بنا نهاد و این گروه متانت خود را هنوز پس از سال‌ها حفظ کرده است. مهدوی در کنار فضائل گوناگون فلسفه، ادبیات عرب، زبان خارجی و آشنایی با حوزه وسیعی از علوم انسانی دوستدار زبان و ادبیات فارسی بود. ما در این سال‌های آخر عمر که گاهی توفیق پیدا می‌کردیم در منزل ایشان خلعتشان می‌رسیدیم، ایشان می‌گفتند: من این روزها سعدی می‌خوانم، غزلیات سعدی حفظ می‌کنم، گاهی می‌گفتند: افسوس می‌خورم چرا در نوجوانی و جوانی بیشتر غزلیات سعدی را حفظ نکردم. آقای دکتر خوانساری استاد محترم ما (فکر می‌کنم این خاطره را از ایشان شنیده باشم)، یک بار می‌فرمودند، کتابی از دکتر مهدوی گرفته بودند (وقتی که مهدوی سنین ۶۰ تا ۷۰ را می‌گذرانده) و بعد در لابه لای کتاب کاغذی دیده بودند که مهدوی روی آن تمرین خط نستعلیق می‌کرده، با اینکه خط ریز ایشان پخته و شیرین و دلنشین بود ولی آنقدر عاشق هنر و فرهنگ ایرانی بود که به همه مظاهر این فرهنگ اعم از شعر و ادب و خط و... عشق می‌ورزید و این عشق‌ورزی زبانی نبود بلکه مهدوی با این فضای فرهنگی و عالم فرهنگی زندگی می‌کرد. مهدوی نویسنده‌ای بسیار توانا بود و بنده معتقدم جا دارد در یک وقت موسعی خصوصیات زبانی و ادبی نثر فارسی مهدوی تشریح شود. من اگر فرصت می‌داشتم برای جلسه امروز با مراجعه به نوشته‌هایی که از مهدوی در دست است، البته نه ترجمه‌های او بلکه نوشته‌هایی که

مستقیماً به زبان فارسی نوشته است بیان می‌کردم که چه اندازه لطف و لطافت در زبان مهدوی و در نثر فارسی مهدوی مشهود است بدون آنکه صحت و استواری و اصالت آن از دست رفته باشد. مهدوی با همه متون اصیل ادبی فارسی آشنا بود بلکه به ادبیات کهن فارسی مسلط بود اما این آشنایی او با ادبیات کهن به هیچ وجه به نثر فارسی او رنگ کهنگی ن داده بود. اگر کسی نمی‌دانست که نویسنده این نثر کیست، تصور می‌کرد یکی از جوان‌های خوش استعداد و نوقلم با نشاط این متن را نوشته است و تصور نمی‌کرد مردی در سنین ۸۰ یا ۹۰ سالگی اینطور دست به قلم ببرد. در سال‌های بعد از انقلاب که مجله **آینده** دوباره چاپ شد، مهدوی چند مقاله در مجله **آینده** نوشت، من توصیه می‌کنم



دوستانی که می‌خواهند صحت عرایض مرا در باب نثر فارسی مهدوی آزمایش کنند و آن لطف و شیرینی را درک کنند به نوشته‌های مهدوی که در **آینده** به چاپ رسیده یا به مقدمه‌های او بر کتاب‌های فلسفی خصوصاً در سال‌های بعد از انقلاب اسلامی مراجعه کنند. من عرایض را به پایان می‌برم برای اینکه بتوانید از استادان دیگر استفاده کنید. حضور من در اینجا صرفاً برای ادای احترام به مهدوی، دانشمند بزرگوار و برادر ارجمند و مرحوم دکتر اصغر مهدوی است. اجازه می‌خواهم عرایض خود را با شعری که در رثا و بعد از درگذشت او سروده‌ام به پایان ببرم.

مهدوی آن اوستاد اوستادان درگذشت

پیر دانشمند دانشگاه تهران درگذشت

خادم فرهنگ ایران بود دکتر مهدوی

ای درینا خادم فرهنگ ایران درگذشت

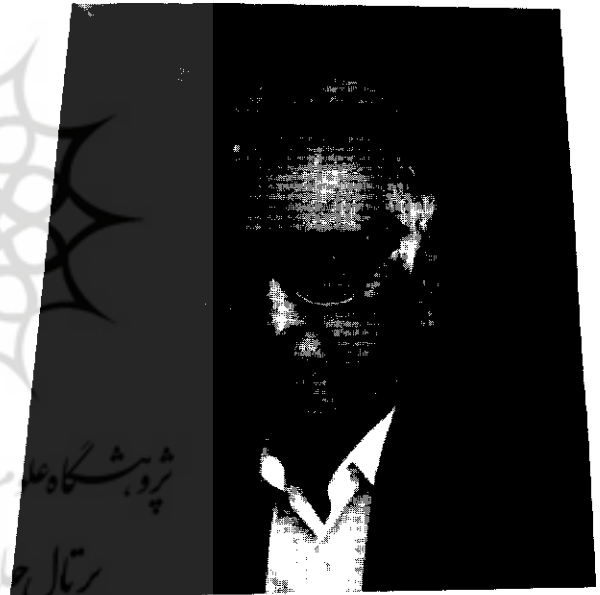
دوستدار دانش و فرزاندگی از دست رفت
 آوخ آوخ درد با ما ماند و درمان درگذشت
 جامع فضل و فضیلت ، مهربان و ارجمند
 صاحب بخشایش پینا و پنهان درگذشت
 ترجمان چیره دست فیلسوفان فرنگ
 اوستاد حکمت ایران و یونان درگذشت
 هر که پرسد سرگذشت و سرنوشت مهدوی
 گو که انسان زندگانی کرد و انسان درگذشت
 ای خوشا شمعى که سوزد تا سحر در بزم دوست
 ای خوشا عمرى که پایان گیرد این سان درگذشت

ایشان تا پایان عمرشان همچنان ادامه داشت .
 با اینکه دیگر بنده بازنشسته بودم ، و در سن پیری ، و با اینکه ایشان در حق بنده لطف بسیار داشتند ، و حتی گاه سخن خود را با مطالبه هم می‌آراستند ، هرگز حشمت و مهابت ایشان به من اجازه نداد که حریمی را که برای ایشان قائل بودم از میان بردارم . همواره رفتار من در برابر ایشان مانند همان دانشجوی پنجاه شصت سال قبل در کلاس درس بود . با اینکه کوچک‌ترین کبر و مایی و منی هم در ایشان نبود .
 به هرحال حیات فانی و جسمانی این مرد بزرگ در ۲۳ تیر ماه ۷۹ (درست چهار سال قبل) پایان گرفت و این محفل معنوی را امروزه آقای محمدخانی که خود از شیفتگان استاد هستند به مناسبت چهارمین سال درگذشت آن استاد و نیز درگذشت برادر ارجمند دانشمندشان دکتر اصغر مهدوی برگزار کرده‌اند .

اما حیات طیبه معنوی استاد همچنان استمرار دارد . دانشجویان و پرورش یافتگان ایشان همه ادامه وجود و تبلور وجود او هستند . بسیاری از آنان که اکنون خود از استادان فلسفه‌اند ، رسالت او را پی می‌گیرند و خلف‌های صالح اویند . بدون اینکه قائل به تناسخ و حلول باشیم ، باید بگوییم روح استاد در روح آنها سریان و جریان دارد . یکی از این دانشجویان سابق جناب آقای دکتر حدادعادل از جمله دانشجویان برجسته استاد و موردتوجه آن مرحوم هستند که با وجود گرفتاری‌های زیاد و اشتغال به مهام امور در این جلسه حضور یافته‌اند و قبل از بنده با بیانات شیوای خود ارادت خاص خود را به استاد عرضه داشتند . همچنین چند تن از دانشجویان سابق و همکاران و دوستان آن استاد از دست رفته در جلسه حضور دارند و معلوم است که همه برای تقدیم مراتب اخلاص و ارادت به ساحت استاد در این جلسه یادبود شرکت کرده‌اند . این وجودهای شریف همه امتداد حیات دکتر مهدوی‌اند .

همچنین حضور دکتر یحیی مهدوی را در آثار خیر باقی مانده از ایشان می‌بینیم . یکی از آنها محل کتابخانه مرحوم مجتبی مینوی است . استاد ما قطعه زمینی از زمین‌های موروثی خود را در خیابان شریعتی به مرحوم مینوی اهدا کردند و مخارج ساختمان آن را نیز از کیسه فتوت خود پرداختند مرحوم مینوی در آنجا ساکن شد و دیگر دغدغه مسکن نداشت و کتابخانه نفیس و نوشته‌ها و یادداشت‌های خود را به آنجا منتقل کرد . (بعدها مرحوم دانش پژوه هم کتاب‌های خود را به آن کتابخانه اهدا کردند) . این کتابخانه اکنون به روی مطالعه کنندگان باز است و یکی از برکات وجودی دکتر مهدوی است .

حضور دکتر مهدوی در کتابخانه دانشکده ادبیات هم محسوس است . ایشان اهتمامی خاص به غنی ساختن آن کتابخانه داشتند . هر سال که برای گذراندن تابستان به ویلای خود در سوئیس می‌رفتند ، سر راه در پاریس به کتابفروشی‌های مختلف مخصوصاً کتابخانه ورن نزدیک دانشگاه سوربن (که کتاب‌های اصیل فلسفه را به چاپ می‌رساند)



■ **دکتر محمد خوانساری:** از جمله شخصیت‌های بسیار متعالی و ممتاز و والا (و حتی باید عرض کنم استثنايي و کم نظیر) که این بنده افتخار شاگردی و بعداً افتخار مصاحبت ایشان را داشته‌ام مرحوم دکتر یحیی مهدوی است . همه کسانی که با دکتر مهدوی در تماس بوده‌اند ، و شناختی نسبت به ایشان دارند ، به دیده اعجاب و تحسین و احترام و محبت به وی می‌نگرند .

این بنده در عین اینکه مقتون و مجذوب فضائل ایشان بودم ، به سبب حشمت و حرمت و آقایی ایشان در برابرشان مرعوب هم بودم . هم مجذوب بودم هم مرعوب . عجب اینکه این موضع بنده در برابر

می‌رفتند و ساعت‌ها در آنجا به انتخاب کتاب‌های فلسفه و روان‌شناسی و جامعه‌شناسی می‌پرداختند و آنها را برای کتابخانه دانشکده ادبیات سفارش می‌دادند که با پست ارسال شود. به همین دلیل از یمن وجود ایشان بخش کتاب‌های فلسفه و روان‌شناسی و جامعه‌شناسی کتابخانه دانشکده بسیار بسیار غنی بود و گمان می‌کنم هیچ کتاب اصیل فلسفی نبود که در آنجا نباشد. وقتی به تدریج زبان انگلیسی جایگزین زبان فرانسه شد، از روی کاتالوگ‌ها یا از روی ارجاع‌هایی که در کتاب‌ها داده می‌شد، فهرست کتاب‌های فلسفه و روان‌شناسی انگلیسی را به رئیس کتابخانه می‌دادند، تا آنها را از خارج وارد کند.

به دستور ایشان کتاب‌های فلسفه و روان‌شناسی و جامعه‌شناسی برحسب موضوع (نه برحسب نام کتاب یا مؤلف) در قفسه‌ها گذاشته می‌شد. مثلاً کتاب‌های منطقی همه در کنار هم بود، و کتاب‌های تاریخ فلسفه در کنار هم و همچنین... و این کار استادان را که همه به مخزن کتابخانه راه داشتند، برای یافتن آثار مورد نیاز بسیار آسان می‌کرد.

باز تجلی دکتر مهدوی را در کتاب‌هایی که به نفقه ایشان در انتشارات دانشگاه به چاپ رسیده می‌بینید. چون ایشان از روی مناعت طبع و به تعبیر دکتر حداد عادل عدم توجه به مال اندوزی حقوق ماهانه خود را به دانشگاه بخشیده بودند تا از ممر آن کتاب‌های معتبر به چاپ برسد، پشت جلد همه آنها به عبارت «هدیه دکتر یحیی مهدوی» مزین است. همچنین امتداد و دوام حیات ایشان و حضور ایشان را در کتابخانه بسیار نفیس خود که به دانشگاه هدیه کرده‌اند مشاهده می‌کنید. بالاخره اقدام‌های خیر دیگر که پنهانی و غیر آشکار انجام داده‌اند و کمک‌های مادی و معنوی که به افراد و مؤسسات کرده‌اند و جز خدا کس نمی‌داند. اینها شمه‌ای است از سنت‌های حسنه و صدقات جاریه آن عزیز که هر یک در حکم نهری جاری است و مادام که جریان دارد، حیات دکتر مهدوی هم جریان دارد.

نامه عمل یا کارنامه دکتر مهدوی با درگذشت او بسته نشده و همچنان تا سال‌های سال مفتوح است و همواره اجر و ثواب در آن نامه که لا یغادرُ صغیرةً و لا کبیرةً الا احصاها به ثبت می‌رسد. و نکتب ما قدما و آثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین. هر کس از آن آثار به جای مانده فیضی و ثوابی ببرد، آن استاد اثرگذار در ثواب آن شریک است.

از رسول اکرم (ص) روایت شده است که کسانی هستند که در مرقد خود آرمیده‌اند اما نامه عمل آنها همچنان گشوده است و پیوسته اجر و ثواب در نامه آنان درج می‌شود؛ یکی من خفر بئراً و دیگر آن کس که غرس تخلاً، و همچنین کسی که خلف ابناً صالحاً. آثار استاد هم هر یک چاهی است جوشان، و درختی است سایه گستر و میوه‌آور. و بالاخره غیر از فرزندان محترم صلبی، همه دست پروردگان ایشان فرزندان روحانی ایشان‌اند.

هر که او بنهاد ناخوش سنتی

سوی او نفرین رود هر ساعتی

نیکوان رفتند و سنت‌ها بماند

وز لئیمان ظلم و لعنت‌ها بماند

نیکوان را هست میراث از خوشاب

آن چه میراث است اورتنا الکتاب

باری فضائل و محامد دکتر مهدوی و خیرات و فیوضات جوشیده از ایشان قابل احصاء نیست. از هزار یک آن هم بنده آگاه نیستم، و از عهده بیان آنچه می‌دانم هم نمی‌توانم به خوبی برآیم. وضع مزاجی مناسبی هم ندارم. فقط برای ادای دین خود نسبت به آن بزرگ که ایادی نعمت بسیار بر بنده دارد چند کلمه دیگر از فضایل و محامد ایشان عرض می‌کنم:

در درجه اول و محور همه فضائل بلکه سرچشمه همه آنها، وجدان اخلاقی بسیار بیدار و دقیق و حسابرس و حتی باید بگوییم سخت‌گیر ایشان بود. این وجدان در هر اقدام و در هر گفتار و در هر کردار شدیداً بر ایشان نظارت و کنترل داشت: در تصحیح ورقه دانشجویان و ارزشیابی کار آنان، در راهنمایی رساله‌هایی که با ایشان می‌گذراندند، در اظهارنظر درباره صلاحیت داوطلبان استادیاری و ارتقای کادر آموزشی، در هر مطلب یا پیشنهادی که در شورای دانشکده یا شورای دانشگاه (که سال‌ها در آن عضویت داشتند) ... چنانکه سابقاً بنده درباره ایشان گفته و نوشته‌ام همان‌گونه که برخی افراد در امر نجاست و طهارت حساسیت و وسواس دارند، یا برخی که در بهداشت و ضدعفونی کردن و حفظ خود از آلودگی مراقبت بیش از حد دارند، ایشان در برابر وظایف اخلاقی خود چنین بودند. همواره نگران بودند که مبدا قدمی برخلاف وجدان برداشته شود. اعمال و اقوال ایشان صرفاً بنا به پیروی از وجدان بود. مبرا از هرگونه عامل مادی و سهوی و خودخواهانه. پاک و خالص و بی‌شائبه.

از جمله خصوصیات بسیار بارز ایشان صبوری و استقامت و پشتکار حیرت‌انگیز در کارهای علمی بود. سعی و کوششی مداوم و خستگی‌ناپذیر و این خصلت از همان دوران کودکی و نوجوانی تا پایان عمر در ایشان بود. پدر با مکتب و مدرسه رفتن و اساساً با تنها بیرون رفتن ایشان و سایر فرزندان از خانه مخالف بود. این بود که برای فراگیری خواندن و نوشتن، و سپس درس‌های متنوع برای ایشان بهترین معلمان سرخانه را می‌آورد. این فرزند طالب علم و کتابخوان و کتاب‌دوست با وجودی که در ناز و تعجم و غرق در محبت پدر و مادر بود، با شور و عشقی وافر، از درس معلمان استفاده می‌کرد. چنان کار را به جد می‌گرفت، و چنان کوشش و مجاهده‌ای به کار می‌برد که وقتی پدر اجازه مدرسه رفتن به ایشان داد در امتحانات متفرقه سیکل اول (کلاس نهم) دارالفنون

شرکت کرد و کاملاً موفق شد. پس از تابستان در امتحان سال چهارم شرکت کرد و باز توفیق یافت. و بالاخره سال پنجم و ششم را هم در یک سال طی کرد.

از همان دوران کودکی و نوجوانی کتاب را به دست گرفت و با آن عقد اخوت بست (یا یحیی خذالکتاب بقوه و آئینه الحکم صبیاً) این پیمان برادری و دوستی پیوسته استوارتر شد و تا نود سالگی همچنان ادامه داشت.

صبر و استقامت او در تحصیل در دارالمعلمین عالی در ایران و سپس در دانشگاه‌های فرانسه همچنان ادامه یافت. در ایام اقامت در فرانسه خود را وقف بر تحصیل و تحقیق کرد و به اخذ هفت شهادتنامه (Certificat) موفق شد. رساله دکترای مملکتی خود را به رهبری پروفیسور لالاند (نویسنده فرهنگ فلسفی بسیار معروف) و پس از بازنشسته شدن او به رهبری رهیبه (نویسنده تاریخ فلسفه معروف) تهیه کرد. این صبر و حوصله جلیلی را پس از بازگشت مصروف تدریس و تحقیق و ترجمه و تألیف کرد. یازده کتاب که همه از آثار ارزشمند و درخشان است به قلم ایشان با نثری پخته و فخیم انتشار یافت. و چنانکه جناب آقای مسجدجامعی وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی (که برای بزرگداشت استاد به این جلسه تشریف آورده‌اند) اشاره فرمودند، دو کتاب از آن کتاب‌ها پس از انقلاب به عنوان کتاب سال برگزیده شد.

مسلم است که هر کس در هر زمینه به توفیقی دست یابد، از پرتو صبر و ثبات است. با شتابزدگی و زود از کار خسته شدن هیچ کار از دستش نمی‌رود.

صد هزاران کیمیا حق آفرید

کیمیایی همچو صبر آدم ندید

صبر سوی کشف هر سر رهبر است

صبر تلخ آمد بر آن شکر است

دکتر مهدوی ماه‌های متوالی در اتاق کار خود، یا در کتابخانه خود، یا در کتابخانه برادر ارجمند خود (که اخیراً به رحمت ایزدی پیوست) بدون وقفه و در تنهایی به کار می‌پرداخت. وقتی خسته می‌شد در اطراف حیاط بزرگ و با صفا قدم می‌زد، یا به نوشتن لوحه‌های خط نستعلیق و تمرین خط می‌پرداخت، یا به موسیقی گوش فرامی‌داد و باز سرگرم کار می‌شد. قسمت اعظم وقت ایشان در تنهایی به کتاب خواندن یا کتاب نوشتن می‌گذشت. و به نظر بنده ایشان از نمونه‌های بارز درون‌گرایی در اصطلاح یونگ بودند. انگیزش‌ها و هیجانات درونی ایشان کمتر به بیرون ریخته می‌شد. در ملاقات‌ها و مصاحبت‌ها کم حرف بودند (و البته گزیده گو) (دل پر از گفت و گو و لب خاموش). یک بار پس از بازنشستگی ایشان بنده با جسارت پرسیدم که چرا به سیر و سیاحت و جهانگردی نمی‌پردازند. در جواب گفتند مسافرت و سیاحت برای کسی خوب است و به او خوش می‌گذرد که زود آشنا و به قول اروپایی‌ها «Socialite» باشد، با هر کس به زودی جوش بخورد و سر سخن را باز کند و من

متأسفانه این گونه نیستیم.

ایشان چون با کتاب انس فراوان داشتند و حتی به آن عشق می‌ورزیدند، از تنهایی خسته نمی‌شدند. با صبوری و تأنی وقت بسیار بر سر تألیف یا ترجمه هر کتاب می‌نهادند. در دقت و امانت در ترجمه، در یافتن معادل‌های دقیق برای اصطلاحات فلسفی، در صحت و استواری عبارت فارسی، در غلط‌گیری و رعایت اندازه و فواصل بین کلمات دقت خاص داشتند. گاه دقتی تا سرحد وسواس. مثلاً مقید بودند که بین مضاف و مضاف‌الیه، یا بین صفت و موصوف کمترین فاصله باشد. در کاربرد نقطه و ویرگول و گیومه و علائم دیگر و به قول خود ایشان در سجاوندی عنایت خاص داشتند. در تصحیح چاپی عبارات که واقعاً کاری است خسته‌کننده و وقت‌گیر و حتی نفس‌گیر، توجه بسیار مبذول می‌داشتند. عبارات را به کندی می‌خواندند مبادا غلطی از چشم ایشان فوت شود. همین موجب شد که کتاب‌های ایشان برخلاف بسیاری از کتاب‌های فارسی بدون غلط چاپی باشد و احتیاج به غلطنامه نداشته باشد. (جز یکی دو کتاب مربوط به اواخر عمر ایشان که غلطنامه مختصری دارد). استخراج اعلام و اصطلاحات را هم خود متکفل می‌شدند. (در صورتی که می‌توانستند آن را به یک دانشجو یا به یک همکار محول کنند). تمامی این کتاب‌ها یا متن درسی، دانشگاهی است یا از مرجع‌های معتبر برای استادان و اصحاب فلسفه و همه آنها تبلور و تجسد دکتر یحیی مهدوی است.

دکتر مهدوی را باید به حق بنیانگذار و مؤسس فلسفه جدید در ایران دانست چنانکه مرحوم دکتر سیاسی بنیانگذار روان‌شناسی جدید است. جای سپاس است که آقای محمدخانی این مجلس روحانی را به یاد چهارمین سال درگذشت آن استاد، و نیز برای یادبود برادر ارجمند استاد دکتر اصغر مهدوی که به نازگی به برادر ارشد خود پیوست تشکیل داده‌اند. دکتر اصغر مهدوی هم در همان محیط محصور خانه با همان محبودیت‌ها پرورش یافته و او هم علاوه بر دانش و فضل به محامد بسیار آراسته بود.

ایشان مخصوصاً به نسخه‌های خطی و جمع‌آوری آنها علاقه وافر داشت و خود در نسخه‌شناسی تبحری یافته، و نسخه‌های خطی نفیسی گردآورده بود. از خصایص ایشان آنکه چون استادی به یکی از نسخه‌های خطی ایشان احتیاج داشت با بلند نظری آن نسخه را در اختیار ایشان می‌نهاد و به ایشان امانت می‌داد. برخی از آن نسخه‌های خطی از طرف مرکز نشر دانشگاهی با اجازه ایشان عکسبرداری شده و به چاپ رسیده است.

روابط دو برادر هم که در یک خانه (در دو عمارت جناگانه) با هم زندگی می‌کردند چنان صمیمانه و همراه با اعتماد و احترام متقابل بود که وصف کردنی نیست.

رحمة الله علیهما.

خداوند آن دو برادر عالم و مهذب و وارسته را با اولیای خود قرین فرماید و بر درجات عالی‌شان بیفزاید.

حکایت این همه گفتیم و همچنان باقی است

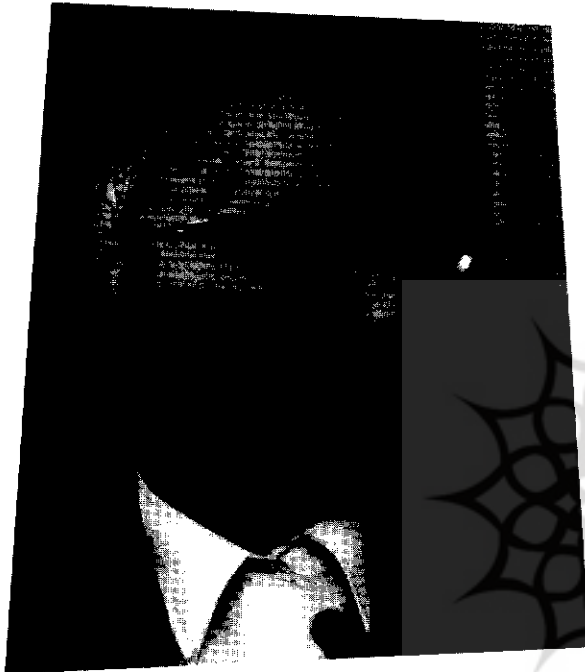
هنوز باز نکردیم دوری از طومار

■ **دکتر کریم مجتهدی:** من تحصیل کرده غرب هستم و هیچ‌گاه به معنای متداول کلمه و به نحو مستقیم شاگرد دکتری‌حیی مهندوی نبوده‌ام. البته بعداً که با ایشان همکار شدم به مدت طولانی از نزدیک شاهد مکارم و اوصاف بسیار پسندیده ایشان بودم که امیدوارم در من هم بی‌تأثیر نبوده باشد. همان طوری که آقایان هم اشاره کردند، واقعاً هرچه ما درباره وجدان اخلاقی و جنبه‌های اصولی و دقت و انضباط و در مواردی ایثار و گذشت ایشان بگوئیم کم گفته‌ایم. همان طوری که آقای دکتر خوانساری اشاره کردند گاهی ایشان با دیگران فاصله‌نگه می‌داشتند ولی الزاماً برای مرعوب کردن اشخاص نبود و کاملاً یک وجه عقلی داشت و حتی شاید در مواردی یک جنبه کاربردی، یعنی بدین ترتیب کسی که با ایشان همکاری می‌کرد، بدون اینکه صریحاً به او گفته شود به مرور بیش از پیش به وظایف شغلی خود پی می‌برد و می‌فهمید که بی‌محابا و به نحو گزافی نمی‌تواند خدای ناکرده شغل معلمی و کار تدریس را به شوخی بگیرد. تصور می‌کنم تمام آنهایی که فلسفه تدریس می‌کنند و مدتی شاگرد و یا همکار ایشان بوده‌اند، حداقل در نحوه تدریس‌شان مطالب زیادی از ایشان آموخته باشند.

اسم دکتر یحیی مهندوی را من اولین بار در اعلان کتابی از فلیسین شاله (شناخت روش علوم) که ایشان ترجمه کرده بودند در مجله سابق سخن دیدم. آن موقع در سال‌های آخر دبیرستان کم کم به فلسفه علاقه پیدا کرده بودم، کتاب را خریدم ولی فهم کل مطالب آن برای من خالی از اشکال نبود. در مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد و دکتری به فرانسه رفتم و در این مدت می‌شنیدم که دکتر یحیی مهندوی مدیر گروه آموزشی فلسفه دانشگاه تهران است و به همین دلیل بعد از دفاع از رساله دکتری به سال ۱۹۶۳ میلادی بیش از چهار سال پیش یک نسخه از رساله خودم را با یک نامه به آدرس دانشگاه برای ایشان پست کردم ولی نمی‌دانستم که به دست ایشان رسیده یا نه. بعد که به ایران برگشتم، خدمت ایشان تلفن کردم، اسم مرا به یاد داشتند و اظهار تمایل کردند که به ملاقات ایشان بروم؛ خیلی خوشحال شدم و امیدوار بودم که برای اشتغال در دانشگاه نتیجه‌ای بگیرم. شاید گفتن این مطالب در اینجا بی‌وجه باشد ولی خواهش دارم توجه بفرمایید به چه منظوری این مطالب را یادآوری می‌کنم و چه نتیجه‌ای می‌خواهم از آنها بگیرم.

آن موقع همه افرادی که می‌شناختم اعم از نزدیک یا دور به من می‌گفتند که ورود به دانشگاه بدون اقدامات جنبی زیاد، بدون سفارش‌های لازم و حمایت افراد سرشناس و با نفوذ به هیچ‌وجه مقدر نیست و نباید بی‌خودی از اقدامات شخصی خود توقع داشته باشم. به هر ترتیب به حضور دکتر یحیی مهندوی رفتم، ایشان شخص مرا اصلاً

نمی‌شناختند ولی منار کم دقیقاً دیدند. علاوه بر مدارکی که آن موقع وزارت فرهنگ تأیید کرده بود، کارنامه درسی‌ام را هم با خود برده بودم و از اینکه در امتحان «پروپدوتیک» (Propedeutique) یعنی امتحان ورودی به دانشگاه سوربن قبول شده بودم بسیار خوشحال شدند، شاید تنها ایرانی بودم که در این امتحان قبول شده بود.



من در حضور ایشان کمی مرعوب شده بودم و جرأت نداشتم صریحاً بگویم می‌خواهم در گروه فلسفه تدریس بکنم، ولی خودشان گفتند شما بروید بعداً اگر لازم شد به شما تلفن می‌کنیم. وقتی که به خانه بازگشتم دوباره با همان اظهار نظرهای قبلی روبرو شدم و عملاً در اطراف من هیچ‌کس آمیدی به نتیجه کار نداشت. ولی یک روز ایشان بدون کوچک‌ترین توصیه‌نامه و غیره به من تلفن کردند که به منظور آزمایش می‌خواهند در کلاس‌شان یک سخنرانی بکنم. در مورد گزارشی درباره فلسفه برگسن با یکدیگر توافق کردیم.

روز موعود چهل دقیقه به من وقت دادند و خودشان به عنوان ممتحن در کنار من نشسته بودند. وقتی کار تمام شد در دفتر کارشان فرمودند که معادل‌های فارسی که برای بیان فلسفه برگسن انتخاب کرده بودم، بی‌اشکال نیستند ولی کلاً از لحاظ محتوایی بحث را پسندیده بودند. در ضمن مثل این بود که کاملاً متوجه بودند که من به رشته فلسفه علاقه خاصی دارم و می‌خواهم در مورد استخدام در دانشگاه اقدام کنند. یک چنین رفتاری در آن موقع بسیار استثنائی بود و کاملاً سلامت اخلاقی و استقلال رأی دکتر مهندوی را نشان می‌داد.

بعد از ورود به دانشگاه متوجه شدم که از لحاظ همکاران، بخت با من مساعد بوده و همه آنها افراد بسیار باارزشی هستند، مثل دکتر جلیلی،

دکتر نصر، دکتر داوودی، دکتر خوانساری و مرحوم پورحسینی که افزون بر اطلاعات فلسفی، به شعر و ادب فارسی نیز تسلط کافی داشت؛ چند سال بعد دکتر داوری هم به ما پیوست که جوان با ذوق و صاحب قلم بود. گروهی از ما از جمله خود من درس‌های مشترک عمومی را تدریس می‌کردیم که افزون بر تمام رشته‌های دانشکده ادبیات و علوم انسانی، در میان چندین جدیدالتاسیس آن موقع نیز تکرار می‌شد و عملاً با ساعت‌های متفاوتی تیر کلاس‌های مختلف کار می‌کردیم که البته آسان نبود ولی شخصاً تصور می‌کنم هرچه در مورد کلاس فارسی یاد گرفته‌ام، از همان موقع است. این درس‌های مشترک، امتحانات مشترک هم داشت. مثلاً در دانشگاه تهران ما چهار نفر بودیم که این درس‌ها را تدریس می‌کردیم؛ دکتر مهنوی چهار سوال طرح می‌کرد و بعد از امتحان هر یک از ما یک سوال را تصحیح می‌کردیم و ایشان شخصاً با دقت نظارت می‌کردند و معتل چهار نمره، به عنوان نمره قطعی در فهرست اسامی دانشجویان ضبط می‌شد.

دکتر مهنوی کلاً شخص بسیار اصولی بود و همین روحیه در محیط کار به صورت انضباط در می‌آمد؛ اول وقت در گروه فلسفه حاضر می‌شد. گاهی شخص احساس می‌کرد که مثل بوذرجمهر حکیم می‌خواهد بگوید «سحر خیز باش تا کامروا شوی». گاهی این همه انضباط، این همه دقت، این همه کمال جوئی، به نظر من که تازه کار بودم اقراطی می‌آمد، با اندکی جسارت چند بار ختمشان عرض کردم که شاید ما نمی‌خواهیم مثل ایشان تا این حد کمال جو باشیم، ایشان هر بار خیلی خوسرد و آرام تأکیدی می‌کردند که «باید باشید». به هر طریق همان طوری که همه آقایان اشاره داشتند رفتار و گفتار و خاصه قضاوت ایشان بسیار دقیق بود. با دقت متون را تصحیح و غلط‌گیری می‌کردند، با افراد هم تا حدودی به همان ترتیب رفتار می‌کردند، یعنی معایب کار افراد را نیز زود تشخیص می‌دادند؛ شاید همیشه تذکر نمی‌دادند ولی از رفتار ظاهری ایشان نظرشان نیز اغلب معلوم می‌گردید؛ گاهی در این مواقع صرفاً سکوت می‌کردند. این نوع سکوت‌ها در نزد ایشان، نوعی انتقاد بود که به زبان آورده نمی‌شد.

از لحاظ آثار تحقیقی و تألیفی، من فقط در مورد دو کتاب از آثار ایشان همکاری داشتم؛ هر دو کتاب بعد از انقلاب چاپ شده اول «مابعدالطبیعه ژان وال و سپس مابعدشناسی لایب نیتس» من خودم سال‌ها قبل از ژان وال بودم و کتاب «مابعدالطبیعه او را نیز جزو متون درسی کار کرده بودم. دکتر مهنوی مایل بودند یک کتاب با ارزشی را

به فارسی ترجمه کنند و در مورد انتخاب این کتاب هنوز کاملاً مصمم نبودند و بنا من مشورت می‌کردند و به مرور این نظر را پیدا کرده بودند که در کتاب ژان وال از بحث‌ها نتیجه قطعی گرفته نمی‌شود و در هر موضوعی مطالب از بحث‌های جزئی اغلظ می‌شود ولی هر چند بحث جلوتر می‌رود گوئیم پیچیدگی و ابهام آن افزایش می‌یابد. به نحوی که در انتها یک نظر ثابت معین به دست نمی‌آید. دکتر مهنوی از این لحاظ تصور می‌کردند که شاید مطالعه کتاب برای دانشجویان ایرانی مفید نباشند. در مورد انتخاب این کتاب مدت‌ها چه حضوری و چه از طریق تلفن صحبت می‌کردند، به نحوی که کم‌کم این تصور در من ایجاد شده بود که از ترجمه کتاب منصرف شده‌اند، تا اینکه یک روز ایشان از طریق تلفن تصمیم قطعی خود را در انتخاب کتاب اعلام کردند، فرسودند که دیگر نظرشان بر این قرار گرفته که اصلاً بحث‌هایی فلسفی تاجریه نحو جزئی تدریس شود، فلسفه دعوت به پژوهش است و متنی که خواننده می‌شود باید در درجه اول انگیزه به پژوهش را در نزد خواننده افزایش دهد. هیچ‌گاه نباید فکر کرد که بحث تمام شده، برعکس باید دید از چه راهی و چگونه به بحث می‌توان حیات بخشید و آن را ادامه داد. همیشه شخص به نحوی باید طراوت آغاز راه را حفظ کرده باشد، در واقع دلایلی که در ابتدا ایشان را در انتخاب کتاب مردد می‌کرد، حالا به سبب همان دلایل ترجمه آن را لازم تشخیص داده بودند. بعد از این بحث‌ها با دکتر مهنوی، بعد از سال‌ها، فکر کردم بدون شک خود ژان وال هم در موقع تهیه کتاب به همین مطالب نظر داشته است. کار اصلی فیلسوف باز نگهداشتن امکانات آبی بحث است. فلسفه چیزی نیست که از طریق آن ما تصور کنیم «پوشه» مسائل را بسته‌بندی و دنباله کار را باید سکوت بگذاریم. یک کتاب فلسفی هیچ‌گاه نمی‌تواند جنبه تمام شده و «پایگانی» شده به خود بگیرد. فلسفه سباهت با صمیمیت دارد، یعنی آغاز است و چه بهتر همین ادامه داشته باشد. همان طوری که می‌دانید در ترجمه کتاب «مابعدالطبیعه ژان وال دکتر خوانساری و دکتر کارخان و آشنا نیز همکاری داشتند.

در مورد علاقه دکتر یحیی مهنوی به دانشگاه تهران هم در این جلسه مطالبی گفته‌شد که کاملاً درست است. من هم در حاشیه به چند نکته اشاره می‌کنم: کلاً دانشگاه سه کار و وظایف اصلی به عهده دارد که تصور می‌کنم مورد قبول همه ما باشد: تربیت متخصص، آشنای فرهنگ که به همان اندازه تربیت متخصص اهمیت دارد و شاید مهم‌تر از این دو، پژوهش است. دانشگاه در درجه اول محل تحقیق و پژوهش است و



مادامی که این روحیه تحقیق پیدا نکرده و با صداقت و با وجدان اخلاقی به درستی انجام نگرفته، ما دانشگاه واقعی نخواهیم داشت. به نظر می‌رسد اگر این کار واقعاً در یکی از رشته‌ها مثلاً همین رشته فلسفه انجام گیرد، در بقیه رشته‌ها هم نفوذ پیدا خواهد کرد و تأثیر خواهد گذاشت. تصور می‌کنم اگر نحوه کار ما در رشته فلسفه واقعاً درست باشد، در طب و مهندسی و فیزیک و شیمی و غیره هم تأثیر خواهد کرد. علم نا حدودی وابسته به روحیه علمی ماست ولی این خطر همیشه وجود دارد که صرفاً جنبه صوری و تشریفاتی پیدا کند. اگر انگیزه تحقیق، واقعی باشد این انگیزه به تمام رشته‌ها سرایت خواهد کرد. به نظر من می‌رسد که دکتر مهدوی یک چنین برنامه‌ای در مورد دانشگاه تهران داشتند. همان کتاب شناخت روش علوم با اینکه امروزه بسیار ابتدایی به نظر می‌رسد ولی در اصل در نزد ایشان نوعی کوششی بود که در جهت ایجاد انگیزه تجسس علمی، اقدام به ترجمه آن کرده بودند.

در مورد تعصب ایشان در مورد فارسی‌نویسی و دقتی که در مورد به کار بردن کلمات فارسی داشتند باید بگویم تا جایی که من به یاد دارم، ایشان با همه مشورت می‌کردند، با دکتر فریدید هم برای پیدا کردن معادل‌های دقیق در رشته فلسفه مشورت می‌کردند. رایج به اصطلاحات با همه بحث می‌کردند و در مواردی نظر دیگران را نیز می‌پذیرفتند. همچنین باید بگویم که نثر فارسی دکتر مهدوی در حد بسیار بالایی است؛ با اینکه شاید مورد قبول روزنامه نگاران امروزی نباشد

و یا بعضی از جوانان شتابزده ما آن نثر را نتوانستند، ولی نثر ایشان واقعاً صلابت خاصی دارد که در ادبیات معاصر ما نادر است. در این مورد اگر اجازه بدهید یک خاطره هم عرض بکنم. یک روز در حضور دکتر مهملوی و دکتر بزرگمهر - شاید بعضی از آقایان دیگر هم تشریف داشتند - من در مورد ترجمه‌هایی که دکتر بزرگمهر از بارکلی و دیگر فلاسفه تجربی مسلک انگلستان کرده بودند، برای تعریف، می‌گفتم که افزون بر ارزش فلسفی کتاب‌ها نثر فارسی ترجمه‌ها نیز فوق‌العاده محکم و سلیس است و مثل این است که شخص متنی از ناصر خسرو را می‌خواند، دکتر بزرگمهر با حالت بسیار ممانداری اول به من نگاه کرد و بعد با همان نگاه به دکتر مهدوی اشاره کرد و گفت این دیگر از کمالات ایشان است.

دکتر مهملوی هیچ نکتمت ولی بعد فهمیدم که تمام این کتاب‌ها را دکتر مهدوی از لحاظ فارسی‌نویسی، خود ویراستاری کرده‌اند. در هر صورت نثر ایشان کلاً بسیار متین و مردانه است؛ به نظر من صلابت منحصر به فردی دارد - غیر از محتوای فلسفی کتاب‌های ایشان جای دارد به عنوان نمونه‌هایی از نثر فارسی‌نویسی بعضی از متون ایشان - مثلاً بعضی از مقدمه‌هایی که برای آثارشان نوشته‌اند در کتاب‌های درس فارسی برای کلاس‌های سطح بالا چاپ شود که از این رهنگنر یا جنبه تلخیص‌نویسی بعضی از متون رایج امروزی نیز می‌توان مبارزه کرده. ایشان در عین حالی که با کمالات کوتاه می‌نوشتند، حق مطلب را نیز به خوبی ادا می‌کردند و واقعاً نثر فارسی دکتر مهدوی متین و سلیس است.